

رابطه نشانه‌شناسی معناشناسی و ادبیات کودک

گزارش سی و سومین نشست نقد آثار ادبی کودک و نوجوان

اشاره:

«نشانه‌شناسی، معناشناسی و سیرزایشی معنا»، درسی و سومین نشست نقد آثار ادبی، روز دوم شهریور ماه، با حضور مرتضی بابک معین، مورد بررسی قرار گرفت.

مهدی کاموس، محسن هجری، شهرام اقبال‌زاده، شهرام رجب‌زاده، کامبیز کاکاوند، ژاله فروهر، افسانه شاپوری، نسرين وکیلی، نفیسه عبدالصادق، مهروش طه‌پوری و جمعی از نویسندگان و علاقه‌مندان در این نشست حضور داشتند که پس از سخنرانی بابک معین، به بحث گفت‌وگو درباره موضوع جلسه پرداختند.



معنا می‌رود؛ منتها در حد کلام و واژه و معنا را از حد کلام و واژه فراتر نمی‌برد. می‌دانیم دو بخش سمانتیک وجود دارد: یکی سمانتیک تاریخی که به سیر تحولات معنا و واژه در تاریخ می‌پردازد و یکی هم سمانتیک در زمانی که سیر تحولات معنا را در یک زمان خاص و مشخص دنبال می‌کند. بزرگ‌ترین خصوصیت مشترک معناشناسی و نشانه‌شناسی، در اختلافی است که با سمانتیک دارند. برای این که نشانه‌شناسی و معناشناسی، به دنبال معنا هستند در کلیت گفتمان و در کلیت متن. در حالی که سمانتیک، در حد کلام و واژه، دنبال معنا می‌گردد. این بزرگ‌ترین خصوصیت مشترکی است که بین نشانه‌شناسی و معناشناسی وجود دارد و اما تعریفی که از نشانه‌شناسی شده و ما اکثراً این تعریف را می‌شناسیم، تعریفی است که «سوسور» از نشانه‌شناسی کرده: «علمی است که به زندگی

که اکثر تحقیق‌های معناشناس‌ها، خصوصاً روی ادبیات اسطوره‌ای، قصه‌های ساده و قصه‌های کودکان انجام شده است. دلیلش وضوح معنایی و ساختارهای اولیه و ساده‌ای است که در ادبیات کودک وجود دارد. قبل از این که بحث صرفاً در مورد معناشناسی شروع کنیم، بهتر می‌دانم که ابتدا چند تعریف از نشانه‌شناسی و سمانتیک مطرح شود تا از خلال این تعریف‌ها، به اختلاف‌هایی که بین نشانه‌شناسی و معناشناسی وجود دارد، پی ببریم. البته مرز بین این حوزه‌ها، باریک و کمی مبهم است، ولی در هر صورت، با چند تعریف کلی که در مورد این‌ها داده شده، شاید بتوانیم مرزهایی که این‌ها را از هم جدا می‌کند، تشخیص بدهیم. اولین بحث سمانتیک است؛ آن چیزی که در ادبیات فارسی، به «معناشناسی» ترجمه شده. در واقع، سمانتیک بخشی از زبان‌شناسی است که به دنبال

مهدی کاموس: در خدمت آقای مرتضی بابک معین هستیم، با موضوع نشانه‌شناسی، معناشناسی و سیر زایشی معنا. قطعاً دوستانی که اهل مطالعه هستند، مقالاتی از دکتر معین در مجله سروش دیده‌اند. دوستان دانشجوی هم قطعاً مقالات ایشان را در مجله علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی مطالعه کرده‌اند. از آقای معین، کتابی در دست چاپ است، با نام «مشکلات اساسی در دستور زبان فرانسه». ایشان هم اکنون زبان فرانسه تدریس می‌کنند.
دکتر مرتضی بابک معین: به نام خدا. موضوع مورد بحث ما معناشناسی است؛ آن چه در فرانسه به آن سیمیوتیک گفته می‌شود. اولین سوالی که ممکن است مطرح شود، این است که چه ربطی وجود دارد بین معناشناسی و قصه‌های کودکان و کودک. شاید ربط خیلی مستقیمی بین معناشناسی و ادبیات کودک نشود برقرار کرد، ولی جالب است

نشانه‌ها در بطن زندگی اجتماعی می‌پردازد.» این‌جا بحث سر نشانه است یا در فرهنگ روبر که تعریف جامع‌تری از نشانه‌شناسی ارائه داده، چنین می‌خوانیم: نشانه‌ای علمی است که به مطالعه نظام نشانه‌ها می‌پردازد. این‌جا باز هم بحث بر سر نشانه است. البته، وقتی سوسور بحث نشانه‌شناسی را مطرح می‌کند، در واقع بحث را به دال و مدلول هم می‌کشاند. دو رویه نشانه که به هیچ وجه از هم جدا نیستند: دال که واقعیت عینی، فیزیکی و جسمی است؛ مثل کلمه درخت که نوعی خصوصیت آوایی و صوتی دارد و مدلول دال که تصور تجدیدی و انتزاعی است که از آگاهی ما در مورد درخت شکل می‌گیرد. به عبارتی، بلافاصله با گفتن یا شنیدن کلمه درخت، آن مدلول که تصور انتزاعی و تجریدی است، در ذهن ما و آگاهی ما شکل می‌گیرد. این دو دال و مدلول را که دورویه جدانشدنی هستند، نشانه در نظر می‌گیرند و هیچ لزوم منطقی هم بین دال و مدلول وجود ندارد. برای همین است که در زبان‌های مختلف، کلمه درخت که برای همه انسان‌ها دارای یک تصور ذهنی و تجریدی مشترک است، به واژه‌های مختلف ادا می‌شود. مثلاً در انگلیسی «Tree» و



تکرار می‌کنم: نظریه کلی نشانه‌ها و معنا و گردش آن در جامعه. اتفاقاً بزرگ‌ترین مشخصه سیمیوتیک هم همین است؛ همین تمایزی که بین معنا و نشانه وجود دارد. برای این که در نظام نشانه‌شناسی، ما دنبال نشانه هستیم به عنوان یک حوزه بسته و مشخص. شما می‌دانید که در علم هواشناسی و هوانوردی هم بحث نشانه مطرح می‌شود و در زبان تلگراف، بحث نشانه موجبیت دارد و در زبان گفتاری خودمان هم بحث نشانه مطرح است. اما بحث معنا، خیلی وسیع‌تر از بحث نشانه است. برای این که وقتی می‌گوییم معنا، معناهای ضمنی و معناهای ثانوی را هم شامل می‌شود که در جامعه بشری، همین معناهای ثانوی و ضمنی مورد نظر هستند. هرچند که رولان بارت، نویسنده و محقق فرانسوی و یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌شناس‌های فرانسوی، دامنه نشانه‌شناسی را به نشانه ضمنی هم می‌کشاند و بحث سیمیولوژی ضمنی را مطرح می‌کند.

به نوعی رولان بارت، حوزه نشانه‌شناسی را به برداشت‌های ضمنی از نشانه‌ها هم می‌کشاند. نشانه‌شناسی رولان بارت، وجه مشخصه‌اش در

اکثر تحقیق‌های معناشناسی‌ها، خصوصاً روی ادبیات اسطوره‌ای، قصه‌های ساده و قصه‌های کودکان انجام شده است

واقع همین نگرش ضمنی است که از نشانه دارد و همین نگرش، او را به معناشناسی نزدیک می‌کند. اما تعریف دیگری که از معناشناسی شده این است که «موضوع معناشناسی، روشن کردن ساختارهای معنایی است که گفتمان‌های اجتماعی و فردی را شکل می‌دهد». تکرار می‌کنم که «موضوع معناشناسی روشن کردن ساختارهای معنایی است که گفتمان‌های اجتماعی و فردی را شکل می‌دهد.» این‌جا می‌بینیم که صحبتی از نشانه نیست یعنی مرکزیت بحث از نشانه، به سوی معنا سوق داده می‌شود. «فابری»، یکی از معناشناس‌های بزرگ ایتالیایی، در مورد نشانه و معنا، یک جمله استعاری تصویری خیلی زیبا دارد. او می‌گوید: «نشانه، قسمت از آب بیرون آمده کوه یخی معناست». در واقع، جمله استعاری که ارتباط

معنا و نشانه را مطرح می‌کند و براساس آن، این معناست که نشانه را به نوعی می‌آفریند. یکی از تعریف‌هایی که در مورد سیمیوتیک یا معناشناسی شده، این است که موضوع معناشناسی، دیگر نشانه نیست، بلکه ارتباطات ساختاری است که به صورت پنهان، در ژرف ساخت مولد و تولید کننده معناست: در ژرف ساخت متن یا گفتمان.

«گرماس»، معناشناس بزرگی که دبستان «معناشناسی پاریس» را پایه‌گذاری کرده، معتقد است که «زبان نظامی از نشانه‌ها نیست، بلکه مجموعه‌ای است از ساختارهای معنایی». ساختارهای معنایی، بنیادی است که معنا را در رو ساخت متن تولید می‌کند. بنابراین، می‌بینیم که معناشناسی، تئوری و نظریه ارتباط است، ارتباطاتی که در ژرف ساخت متن، معنا را در رویه سطحی متن یا گفتمان خلق می‌کند. و اما تعریف دیگری از سیمیوتیک وجود دارد که قضیه را کاملاً روشن می‌کند. به این معنا که نظریه معناشناسی، در واقع نظریه و تئوری معناست و هم و غم اولیه معناشناس، روشن کردن شرایط دریافت و تولید معنی است. برای همین است که معناشناسان، به خصوص گرماس، معتقدند که ما دنبال معنا نیستیم، بلکه دنبال چگونگی ظاهر شدن معنا هستیم: چه طور معنا خودش را ظاهر می‌کند و به عنوان یک اویژه یا یک واقعیت عینی، چه گونه خودش را در متن نشان می‌دهد؟ در واقع در معناشناسی، ما به دنبال شرایط تولید و درک معنا هستیم. «ژاک فونتانی»، یکی از معناشناسان بزرگ که کارهای زیادی در مورد معناشناسی روایتی و مخصوصاً معناشناسی احساس انجام داده، معتقد است که معنا قابل درک نیست؛ مگر در سیر تحول خودش و در سیر تغییراتی که پیدا می‌کند. پس معنا به صورت ثابت وجود ندارد؛ یعنی معنایی که بتوان آن را از کلیت گفتمان و متن جدا کرد. معنا وقتی حاصل می‌شود که در کلیت متن و گفتمان قرار بگیرد. پس معنا حاصل نمی‌شود؛ مگر در گذر از یک موقعیت به موقعیت دیگر؛ در سیر تحول خودش، در گذر از یک حالت به حالت دیگر و در گذر از یک واژه به واژه دیگر. در واقع، معنا در خود واژه‌ها نیست، بلکه از خلال تضاد و تفاوتی که در واژه‌ها است، نمایان می‌شود. این بحث خیلی مهمی است در معناشناسی که معنا از اختلاف‌ها و تفاوت‌ها ظاهر می‌شود. پس معنا نه در موقعیت‌هاست و نه در حالت‌ها و نه در خود واژه‌ها، بلکه در تفاوت بین موقعیت‌ها و واژه‌ها و حالت‌هاست. معنا ممکن است در ساختار خیلی ساده و اولیه ظاهر شود و ممکن است از خلال ساختارهای پیچیده‌تر و در قالب یک داستان مطرح شود.

در این جاست که معنا، در کلیت متن و گفتمان، خودش را نشان می‌دهد و برای این که

در فرانسه «arbre». پس دال‌ها ممکن است فرق کنند، اما مدلول‌ها به عنوان تصور تجریدی، در همه جوامع انسانی مشترک است. بحث سر این است که نشانه از نظر سوسور، به این مفهوم دال و مدلول تلقی می‌شود، اما «ایچ میسلوف» می‌آید و بحث دال و مدلول را گسترش می‌دهد و غنی‌تر می‌کند که بعداً به آن می‌پردازیم.

مرکزیت بحث در نشانه‌شناسی، نشانه است، اما تعریفی که از سیمیوتیک شده، این است که «سیمیوتیک نظریه کلی نشانه‌ها و معنا و گردش و چرخش آن در جامعه است». البته، این تعریف در باورهای سوسور ریشه دارد. برای این که سوسور، زبان را یک بنیاد اجتماعی می‌داند. مهم‌ترین مشخصه این تعریف، تمایزی است که بین معنا و نشانه قائل می‌شود. من یک بار دیگر این تعریف را

درقرصه یا داستان به این معنا دست یابیم، و یا در هر گفتمان پیچیده‌تر دیگر، باید سیر تکوینی آن را طی کنیم. بحث این است که چرا سیر تکوینی؟ برای این که برای رسیدن به معنا باید از ساختارهای ژرف‌ساخت شروع کنیم.

و کم‌کم به رویه سطحی متن برسیم؛ یعنی آن‌چه خواننده معمولی با آن سر و کار دارد. البته یک معناشناس، به عنوان تحلیل‌گر می‌آید ژرف ساخت متن را آنالیز و تجزیه و تحلیل می‌کند و سپس به سطح میانی متن می‌رسد که بحث روایتی آن جا مطرح می‌شود و بعد به رویه سطحی متن می‌پردازد که خواننده معمولی، با همین رویه سطحی سروکار دارد. به این دلیل است که می‌گوییم مسیر تکوینی معنا برای این که باید از ژرف ساخت شروع کنیم و به روساخت متن که به صورت عینی و صورتی، خواننده با آن سروکار دارد، برسیم. این سیر تکوینی معنا را اولین بار گرماس، در اواخر دهه هفتاد میلادی مطرح می‌کند: سیر تکوینی و زایشی معنا.

این سیر تکوینی، دو جور داده دارد. درواقع، گرماس معتقد است که سیر تکوینی معنا، دوگونه داده دارد، یکی داده‌های معناشناسی و دیگری داده‌های نحوی یا سان تاکسیک. (نمودار شماره ۱) در قسمت مربوط به داده‌های معنایی، تنها عناصر به صورت مجزا و بی آنکه ارتباط آن‌ها مطرح شود، نمودار می‌شوند. اما در قسمت داده‌های نحوی همانطور که از اسم آن پیداست، ارتباط این عناصر با یکدیگر مطرح می‌شود (لذا این نوع از داده‌ها از تیپ و... به شمار می‌روند). برای مثال، در یک گفتمان علمی که خود می‌تواند به صورت یک داستان مطرح شود، ارزش‌های انتزاعی، مانند «حقیقت» و «اشتباه» وجود دارد. این ارزش‌های انتزاعی، داده معنایی ما را تشکیل می‌دهند، اما داستان ارتباطی فعال بین این دو قطب معنایی ایجاد می‌کند. برای مثال، گذر از «حقیقت» به «اشتباه» و پرداختن به ارتباط بین این داده‌ها، قسمت معنایی را به وجود می‌آورد. گرماس در قسمت رویه معنایی بنیادی، بحث «مربع معناشناسی» را مطرح می‌کند. در واقع، «مربع معناشناسی» بیان عینی مقوله‌های معناشناسی است و به ارتباط تضادی، تناقضی و یا ایجابی این مقوله‌ها می‌پردازد. برای مثال، اگر دو مقوله معنایی گرما و سرما را در نظر بگیریم، گرما در یک رأس مربع قرار می‌گیرد و سرما در ضلع مقابل. رابطه گرما و سرما، رابطه‌ای است از نوع تناقضی، اما می‌توان ارتباط‌های دیگری هم تشخیص داد. مثلاً از گرما می‌توان به «نه گرما» و از سرما به «نه سرما» رسید. رابطه گرما با «نه گرما» و سرما با «نه سرما»، از نوع تضادی است. همچنین رابطه بین نه گرما و سرما و نه سرما و گرما که رابطه ایجابی است نیز

وجود دارد. گرماس با تفسیر این که چیزی که گرم است، هم می‌تواند سرد نباشد (نه سرما) و هم می‌تواند «نه گرم» باشد، روابط بین این مقوله‌ها را مطرح می‌سازد.

همه فعالیت‌ها و ارزش‌های انسانی را می‌توانیم در این مربع تجزیه و تحلیل کنیم. به عنوان مثال، می‌توان در یک راس «حقیقت» داشت و در راس دیگر «دروغ» و در راس‌های دیگر «نه حقیقت» و «نه دروغ». «نه حقیقت» می‌تواند بیانگر «اشتباه» باشد و «نه دروغ» می‌تواند تداوی کننده «شوخی یا لطیفه» باشد. پس تکرار می‌کنیم: همه ارزش‌های انسانی، فعالیت‌های فردی و اجتماعی را می‌توانیم با این مربع معناشناسی به نمایش بگذاریم. گرماس در ژرف‌ترین سطح متن یا گفتمان، بحث مسئله مربع معناشناسی را مطرح می‌کند. ممکن است یک شخص به عنوان یک خواننده معمولی، به ژرف ساخت پی نبرد و به وجود این مربع معناشناسی واقف نباشد، اما یک تحلیل‌گر، برای رسیدن به کلیت معنای نهفته در متن، باید این مربع معناشناسی را آشکار سازد. گرماس بنیادی‌ترین مقوله‌های معناشناسی فردی را مقوله‌های «زندگی» و «مرگ» می‌داند و این مقوله‌ها را روی مربع معناشناسی نشان می‌دهد.

این مقوله‌های بنیادی که در ژرف ساخت، به صورت داده‌های انتزاعی مطرح می‌شوند، در روساخت، به شکل داده‌های عینی و صورتی ظاهر می‌شوند. مثلاً خورشید می‌تواند بیان و تجسم عینی زندگی باشد. و شب، نمایش عینی مرگ. در واقع تجسم عینی و صورتی در روساخت به شکل‌های مختلف در می‌آید. اما در ژرف ساخت، مربع معناشناسی به عنوان نمایش عینی مقوله‌های بنیادی معناشناسی، مطرح می‌شود. البته در سطح معناشناسی بنیادی، بحث سر این است که فقط مقوله‌ها مشخص می‌شود: زندگی، مرگ، نه مرگ، نه زندگی و اما در معناشناسی نحوی است که به ارتباط این مقوله‌ها با یکدیگر می‌پردازیم. در واقع در این سطح، مقوله‌ها به صورت عناصری جدا از یکدیگر مطرح می‌شوند. داستانی در تورات وجود دارد که «کورتز» آن را مطرح و زندگی حضرت مسیح (ع) را روی مربع معناشناسی پیاده می‌کند. اکنون این متن را می‌آوریم.

«زمانی که حضرت مریم و سالومه، یکی از ملکه‌های یهود، برای خوشبو کردن جسد حضرت مسیح (ع)، بر سر مزار حضرت می‌روند، وقتی وارد قبر می‌شوند، می‌بینند یک پسر جوان کنار قبر نشسته و خطاب به آن‌ها می‌گوید: نه‌راسید! به دنبال مسیح ناصری آمده‌اید! مسیح که به صلیب کشیده شده؟ او دوباره زنده شده است. او اینجا نیست. ببینید جایگاهی که او را در آن جا گذاشته

بودند، خالی است. به حواریون او بگویید که او به جلیل رفته و در آن‌جاست که شما او را خواهید دید. همان سان که پیش‌تر به شما گفته بود». کورتز به تحلیل این متن می‌پردازد. آن جایی که می‌گوید «نه‌راسید! به دنبال مسیح ناصری آمده‌اید؟»، در واقع، ما در رأس زندگی حضرت مسیح هستیم آن‌جایی که می‌گوید «مسیح به صلیب کشیده شده؟» از زندگی به نه زندگی می‌رویم و وقتی جای قبرش را نشان می‌دهد، می‌گوید «آن‌جایی که گذاشته شده»، از نه زندگی به مرگ می‌رویم. در واقع، این سیر نه زندگی به مرگ را طی می‌کنیم. اما آن‌جایی که گفته می‌شود «او این‌جا نیست»، یعنی نقض می‌کند که حضرت مسیح (ع) در قبر است، دوباره از مرگ به سوی نه مرگ می‌رویم و آن‌جایی که می‌گوید «او جلوتر از شما به جلیل رفته»، به زندگی دوباره برمی‌گردیم. این سیر زندگی، نه زندگی، مرگ، نه مرگ، زندگی را با این مربع طی می‌کنیم و جالب است که به جلیل می‌رسد. جلیل یکی از شهرهای ناصری است و در واقع نقطه شروع حرکت ما از ناصری بود و نقطه پایان هم به جلیل ختم می‌شود که همان ناصری است. نقطه شروع و نقطه پایان این مربع با یکدیگر تلاقی می‌کنند. به این شکل، در هر متن می‌شود به دنبال این مربع معناشناسی گشت.

در ژرف ساخت یعنی جایی که بحث مربع معناشناسی و مقوله‌های بنیادی معناشناسی مطرح می‌شود، داده‌های ما داده‌هایی انتزاعی‌اند. در رویه وسطی و میانی این سیر زایشی، به معناشناسی روایتی و نحو روایتی برخورد می‌کنیم. در معناشناسی روایتی، مقوله‌های انتزاعی که در ژرف‌ساخت در مربع معناشناسی نمود پیدا کردند در این سطح از سیر زایشی، به شکل تنش‌های ناب ظاهر می‌شوند که گرماس، آن‌ها را نقش‌های عاملی یا کنشگر می‌نامد. در معناشناسی روایتی، این نقش‌های عاملی، بدون پرداختن به ارتباط آن‌ها مطرح می‌شوند. در نحو روایتی، همان طور که از نام آن پیداست، به ارتباط این نقش‌های عاملی پرداخته می‌شود. در این رویه متن، داده‌ها هنوز انتزاعی‌اند. هنوز قهرمان‌ها نامی ندارند و مکان‌ها و زمان که داستان در آن جاری است، به صورت عینی ظاهر نشده‌اند. گرماس با کاستن نقش‌های نابی که قبل از او «پروپ» مشخص کرده بود، آن‌ها را به شش دسته تقسیم می‌کند: عامل فاعلی، موضوع ارزشی، عامل مسبب، عامل گیرنده، عامل یاری دهنده و عامل مخالف. عامل مسبب، نیرویی است که (چه در قالب مقوله‌ای انتزاعی، چه در قالب انسانی) عامل فاعلی را برای رسیدن به موضوع ارزشی ترغیب می‌کند. در راه رسیدن به این موضوع ارزشی، عامل یاری‌دهنده، به عامل فاعلی کمک می‌کند.



موضوع ارزشی، لئون (معشوق او) است و شارل (همسر اما) و جامعه بورژوازی، عامل‌های مخالف محسوب می‌شوند.

سپس بحث نقش‌های ناب و مدل کنشگر، در رویه روایتی داستان مطرح می‌شود. در این رویه، بحث فرآیند روایتی که خود شامل چهار مرحله مختلف است، مطرح می‌شود:

مرحله عقد قرارداد، مرحله توانشی^۱، مرحله کنشی^۲ و مرحله ارزیابی^۳. در مرحله عقد قرارداد، عامل مسبب، عامل فاعلی را با تأثیری که بر باورهای او می‌گذارد. به سوی یک موضوع ارزشی سوق می‌دهد. در مرحله توانشی، عامل فاعلی باید توانایی‌های لازم برای رسیدن به این موضوع ارزشی را در خود ایجاد کند. [در این مرحله است که بحث افعال مؤثر (خواستن، بایستن، توانستن و دانستن) مطرح می‌شود]. بعد از این که عامل فاعلی، توانایی‌های لازم برای رسیدن به موضوع ارزشی را در خود ایجاد کرد، دست به عمل می‌زند و وارد مرحله کنشی می‌شود. پس از این مرحله، عامل مسبب، دوباره ظاهر می‌شود و براساس ارزش‌های اجتماعی و اصول خاص موجود، عمل عامل فاعلی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. چنانچه این ارزش یابی، به صورت کلامی باشد آن را «شناختی» و چنانچه با عمل همراه باشد، آن را «تحملی» می‌گویند (مثل خریدن کادویی برای عامل فاعلی).

سوسور، زبان را یک بنیاد اجتماعی می‌داند.

مهم‌ترین مشخصه این تعریف،

تمایزی است که بین معنا و نشانه قائل می‌شود

این هدف یاری می‌دهد و عامل مخالف، عنصر بیماری است. عامل گیرنده، جامعه انسانی است که از سلامتی بهره می‌برد.

می‌توان اصول ایدئولوژی مارکسیست را نیز با این مدل پیاده کرد: عامل فاعلی، این جا انسان است که به دنبال جامعه بی طبقه است که موضوع ارزشی به شمار می‌رود. عامل سبب تاریخ است و طبقه کارگر، عامل یاری دهنده به شما می‌رود که یاری‌دهنده انسان برای رسیدن به جامعه آرمانی بی طبقه است. عامل مخالف، طبقه بورژوازی محسوب می‌شود و عامل گیرنده، کل انسانیت است. در اثر فلوربر، به نام «مادام بواری»، اما، قهرمان زن این داستان، عامل فاعلی به حساب می‌آید که در پی لژاند جامعه بورژوازی است و نقش موضوع ارزشی را بازی می‌کند. عامل گیرنده نیز اماست و عامل یاری دهنده او در راه رسیدن به

عامل مخالف عاملی است که مانع رسیدن عامل فاعلی به موضوع ارزشی می‌شود و عامل گیرنده، عاملی است که از پیوستگی عامل فاعلی و موضوع ارزشی سود می‌برد. ارتباط این نقش‌های عاملی، در نحو روایتی مطرح می‌گردد، حال آن که در معناشناسی روایتی، به وجود این نقش‌های عاملی، بدون تحلیل ارتباط آن‌ها با یکدیگر، پرداخته می‌شود. ارتباط این نقش‌های ناب عاملی که به شکل مدل عاملی یا کنشگر نمایان می‌شوند، در حوزه‌های مختلف قابل بررسی است. به عنوان مثال در دنیای پزشکی، عامل فاعلی جامعه پزشکی، موضوع ارزشی مقوله سلامتی است که جامعه پزشکی به عنوان عامل فاعلی به دنبال آن است. عامل مسبب، هم چنان مقوله انتزاعی حس نیکی است. عامل یاری دهنده، علم و پیشرفت‌های علمی است که جامعه پزشکی را برای رسیدن به

همان گونه که قبلاً ذکر شد، برای این که عامل فاعلی، بتواند توانش لازم را برای انجام مسیر روایتی خود، به منظور رسیدن به موضوع ارزشی به دست بیاورد، می‌باید به چهار فعل مؤثر: خواستن، بایستن، توانستن و دانستن مجهز باشد. برای مثال وقتی پدری از فرزند خود می‌خواهد که تلاش کند تا در کنکور قبول شود، پدر نقش عامل مسبب را بازی می‌کند، زیرا با تجاربی که دارد، فرزند را قانع می‌کند که با تلاش و کوشش، در دانشگاه قبول شود و بدین طریق، آینده‌ای خوب برای خود فراهم آورد. در واقع، او به نوعی عامل فاعلی را مجهز به فعل بایستن می‌کند (چرا که او از دیدگاه پدران و آمرانه با فرزند خود صحبت می‌کند). چنانچه فرزند نیز به فعل بایستن، فعل خواستن را اضافه کند (یعنی فرزند نیز بخواهد در این راه گام بردارد)، گام اولیه در این خصوص برداشته شده است. حال باید به افعال توانستن و دانستن نیز مجهز شود: او باید توانایی لازم برای خواندن کتاب‌های گوناگون را داشته باشد، همچنین باید بداند از چه روشی استفاده کند، روزی چند ساعت و با چه روشی کتاب بخواند. پس از جمع افعال مؤثر، فرزند دست به عمل می‌زند و در کنکور شرکت می‌کند و بدین گونه، وارد مرحله کنشی می‌شود. کنکور برگزار و او قبول می‌شود. در این مرحله، پدر دوباره به عنوان عامل مسبب، وارد عمل می‌شود و عمل فرزند را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و از آن جا که فرزند در کنکور موفق شده است، برای او کادویی تهیه می‌کند و بدین طریق، عمل فرزند خود را مورد ارزش یابی عملی قرار می‌دهد.

البته ممکن است این جا پیدا کردن این چهار مرحله، به آسانی صورت گیرد. گاه در داستان‌های پیچیده‌تر، پیدا کردن این مراحل و تشخیص ارتباطها به راحتی صورت نمی‌گیرد. باید بدانیم که این افعال، هم ممکن است با فعل «انجام دادن» همراه باشند و هم با فعل «بودن» (البته افعال مؤثر، باید به صورت مثبت و منفی بر سر افعال «انجام دادن» و «بودن» بیایند و بدین ترتیب، توانش فاعل را به شکل مثبت یا منفی تعریف کنند.) می‌توان مثبت یا منفی بودن فعل مؤثر توانستن را بر سر فعل انجام دادن بدین شکل در مربع معناشناسی نشان داد (نمودار شماره ۲)

در یک داستان، عامل‌های فاعلی و قهرمان‌ها، براساس همین افعال و درگیری که بین آن‌ها پیش می‌آید، تعریف می‌شوند. برای مثال، سیندرلا در داستان سیندرلا، می‌خواهد با شاهزاده ازدواج کند. به عبارت دیگر، از نظر افعال مؤثر، خواست او برای همسری شاهزاده مثبت است (Vouloiretre conjoint) از طرف دیگر، نمی‌تواند همسر او باشد (نداشتن لباس و شرایط مناسب برای رفتن به مجلس باله). پس توانایی او برای همسر شاهزاده شدن، منفی تعریف می‌شود

(Ne Pas Pouvoir etre conjoint). درگیری این دو فرمول، به صورت اشک تجلی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، اشک تجسم عینی درگیری این فرمول‌هاست. فراموش نکنیم که ما هنوز در رو به روایتی داستان هستیم و داده‌ها به صورت انتزاعی‌اند. هنوز نقش‌های ناب و عامل، اسمی ندارند و در مکان و زمان عینی، سیر روایتی خود را طی نمی‌کنند.

پس در رویه سطحی متن یا گفتمان است که داده‌ها به صورت عینی نمایان می‌شوند. در قسمت معناشناسی متجلی، ما با بحث موضوع سازی^{۱۱} رویه‌رو هستیم. در واقع، مقوله‌های معناشناسی و بنیادی نمایان شده در مربع معناشناسی، در این رویه به صورت تم ظاهر می‌شوند.

مقوله‌های انتزاعی در ژرف ساخت، به سوی داده‌های عینی در رو ساخت پیش می‌رود. در واقع، طرح زایشی، همان نمای ظاهری است از مجموعه ساختارهای قابل دسترس فاعل گفتمان^{۱۲} در زمانی که به تولید گفته^{۱۳} دست می‌زند. به هرحال، بنده گمان نمی‌کنم که لازم و یا مقدر باشد تمام مباحث بسیار گسترده معنی‌شناسی را در این جلسه، حتی در حد اشاره هم عنوان کرد. بنابراین، دیگر شما را خسته نمی‌کنم و سختم را به پایان می‌رسانم.

کاموس: تشکر می‌کنم از جناب آقای معین که گستره‌ای از معناشناسی بازکردند که قطعاً برای دوستانی که می‌خواهند در نقدهای شان از رویکردهای معناشناسی استفاده کنند، مفید است. البته این بحث را باید تالی مبحثی بدانیم که آقای

در ژرف ساخت یعنی جایی که بحث مربع معناشناسی و مقوله‌های بنیادی معناشناسی مطرح می‌شود، داده‌های ما داده‌هایی انتزاعی‌اند



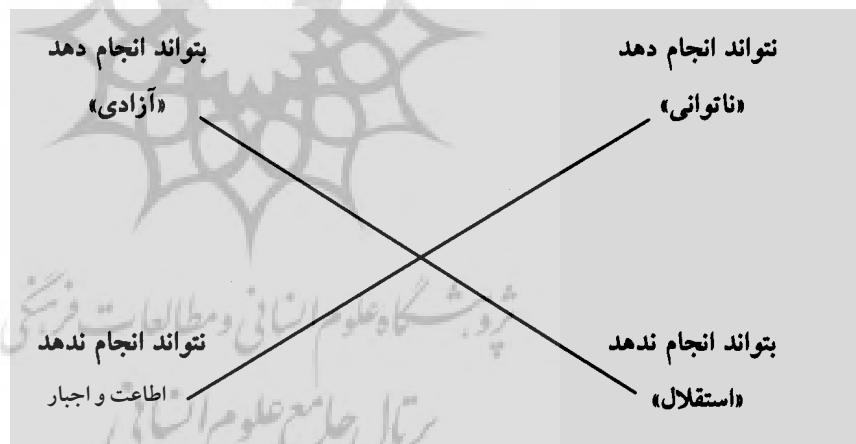
در قسمت نحو متجلی، بستر مکانی و زمانی عینی برای فرآیندهای روایتی ایجاد می‌شود، نقش‌های ناب و انتزاعی که در رویه روایتی ظاهر شدند، نام‌گذاری و به شکل عینی، متجلی می‌شوند. خواننده معمولی، با این رویه سطحی و عینی سروکار دارد. هر تم، به یمن وجود یک تصویر عینی، وجود پیدا می‌کند و همچنین، هر تصویر عینی، به یمن وجود تم، می‌تواند ارزش داشته باشد. برای مثال، عشق به عنوان یک مقوله انتزاعی مطرح است و تا تصاویر عینی را نتوان به آن نسبت داد، این مقوله انتزاعی درک نخواهد شد. تصاویر عینی این مقوله انتزاعی به صورت گریه، شب‌نخوابی، بی‌اشتهایی و بی‌تابی نمود پیدا می‌کند. بنابراین، سیر زایشی طرح مرتبه‌ای، مقوله‌های مختلف موجود در کلام است که از

دکتر شهیری، چندین جلسه پیش در اینجا داشتند و ما همین کتاب «مبانی معناشناسی نوین» را در همان جلسه‌ای که آقای دکتر شهیری، درباره معناشناسی و گفتمان صحبت کردند، بین دوستان حاضر در جلسه توزیع کردیم. تشکر می‌کنیم از جناب آقای معین وارد قسمت بعدی جلسه می‌شویم؛ پرسش و پاسخ.

هدیه شریفی: من سوالی دارم. وقتی شما از آن مربع معنا صحبت می‌کنید، با مثالی که خودتان زدید، من جای مضمون را در این مربع خالی دیدیم. شما آن جا «بتواند انجام دهد» را به آزادی معنی کردید و این مفهوم مضمونی شماس است. «بتواند انجام ندهد» را استقلال معنی کردید که باز هم مضمون شماس است. «نتواند انجام بدهد»، ضعف و «نتواند انجام ندهد» اطاعت و اجبار که این‌ها

		داده های نحوی	داده های معنایی
۱	ژرف ساخت	«معناشناسی نحوی» - ارتباط رأس های مربع با یکدیگر - ارتباط این مقوله های بنیادی با یکدیگر	«معناشناسی بنیادی» (مربع معناشناسی) - مقوله های معنایی بنیادین
۲	رویه میانی	«روایت نحوی» ارتباط این نقش ها با یکدیگر	«روایت معنایی» ظاهر شدن نقش های ناب: عامل مسبب، عامل فاعلی، موضوع ارزشی، عامل یاری دهنده، عامل مخالف، عامل گیرنده
۳	رویه سطحی و متجلی	«غنی شدن داده های انتزاعی» «نام گذاری، فضا و مکان سازی، زمان بندی برای فرایندهای روایتی»	«ظاهر شدن تم ها»

(نمودار شماره ۱)



(نمودار شماره ۲)

معین: این بحث را من فقط به این دلیل مطرح کردم که در بحث روایتی داستان، سوژه های ما، عامل های فاعلی ما، می توانند به صورت های مختلف و در مدل های گوناگون تعریف شوند. به عنوان مثال، وقتی «نتواند انجام ندهد»، پشت سرش باشد، به نوعی دچار اطاعت می شود و شکی در آن نیست. وقتی شما نتوانید کاری را انجام ندهید، مسلم است که در آن اجبار وجود دارد. حداقل یکی از...

شریفی: اصل قضیه، به نظر من آن شرایطی است که این ها در آن قرار دارند.
معین: منظورتان این است که در شرایط خاص معنی خاص پیدا می کند؟

«آزادی» است؟
شریفی: مشکل من مشکل مفهومی است. ما در بحث های روان شناسی و ارتباط شناسی زبان، داریم که «بتواند انجام بدهد» هم می تواند فاقد آزادی باشد. وقتی در محیطی خاص بتواند این کار را انجام بدهد، پس الزاماً در آن آزادی نیست. در واقع، باز هم بحث مضمون شناسی است. در این فضایی که شما در آن حرکت می کنید و به عنوان شخصیت زمانی و مکانی، به آن اشاره کردید که روستا را می سازد حتی اگر کورتز چنین گفته باشد، ایشان هم مضمونی حرکت کرده اند. من متوجه این حرکت نمی شوم. حتی اگر شش ضلعی هم بکشید، باز هم متوجه نمی شوم.

مضمون های شماس. پس این مربع، مربعی است که از معنی به مضمون حرکت می کند. تا جایی که بادم می آید. آخرین فردی که روی این قضیه کار کرد، «لوریا» بود که بحث معنی، مفهوم و مضمون را پیش کشید. لوریا می گوید که ما نمی توانیم توضیح بدهیم که چه طور در این مربع، به مضمون می رسیم. من هم نتوانستم بفهمم که شما از طریق این فرمول ها، بالاخره چه طور به مضمون می رسید؟

معین: این ها که شما گفتید، ترجمه بنده نیست. کورتز این کار را کرده و در کتاب «تحلیل و معناشناسی متن، گفتمان»، «بتواند انجام دادن» را آزادی^{۱۱} در نظر گرفته. آیا شما مشکل تان با کلمه

شریفی: در شرایط خاص، معنی خاص می‌گیرد، این همان چیزی است که سال‌ها روی آن بحث بوده. وقتی «جامسکی» بحث روستا و زیرساخت را مطرح کرد، انگلیسی‌ها با او خیلی مخالفت کردند. دلیل هم داشتند. می‌گفتند وقتی شکسپیر می‌گوید که من، من را در آینه دیدم، این جا من دوم متفاوت است با من اول. در نتیجه، شما اصلاً نمی‌توانید از روستا به زیرساخت حرکت کنید. منظورم این است که شاید بشود این تقسیم‌بندی‌ها را به گونه‌ای طرح کرد که بتوانیم راحت‌تر به مضمون برسیم. شما وقت کم داشتید و نتوانستید مثال‌های بیشتری بیاورید. چه جوری است که ما از معنای کلی جامعه، می‌توانیم به طرف مفهوم و بعد به سوی مضمون حرکت بکنیم؟ ما بحث روستا و زیرساخت را داریم و گشتارها را مطرح می‌کنیم. آن‌جا دستور زبان روایتی دخالت دارد. خلاصه این که این‌ها مدام به هم کمک می‌کنند و به هم فرمول می‌دهند، ولی در آخر جواب ما را نمی‌دهند. من خودم به عنوان زبان‌شناس، از گشتارها استفاده می‌کنم که به زیرساخت برسیم، ولی باز هم می‌بینم...

معین: حتی در حوزه دستور زبان که این قدر دو دو تا چهارتایی و ریاضی است، این مشکل وجود دارد، چه برسد به حوزه ادبیات و داستان...

شریفی: ادبیاتی که این قدر به شرایطش وابسته است. شما یک تعریف خیلی خوب دادید و گفتید که معناشناسی، مشخص کردن شرایط دریافتی است و این شرایط، همه چیز را در حاله‌ای از ابهام فرو می‌برد. برای من روشن نیست که برای مثال، چه طور می‌توانیم یک حقیقت و یک «نه حقیقت» داشته باشیم؟

معین: در هر صورت، آن چه خود کورتز یا گرماس هم به آن اعتراف می‌کنند آن است که مربع معناشناسی، الزاماً نمی‌شود گفت که صد درصد به همه متن‌ها جواب می‌دهد. حتی ممکن است در خیلی از متن‌ها فرمولهای فلسفی و ریاضی هم نتواند جواب بدهد. خیلی از معناشناسان، بحث مربع معناشناسی گرماس را رد کردند و قبول ندارند و حتی بحث فرمول‌های مدالیته شخصیتی را هم زیر سوال می‌برند. این که گفتید در فضا و شرایط خاص، ممکن است مفهوم خاص پیدا کند و نه به صورت ریاضی و صد درصد، خود کورتز و گرماس هم به این قضیه اعتقاد دارند و نگفتند که صد درصد می‌شود به صورت ریاضی، این مربع را پیاده کرد روی فضا و شرایط خاص. حرف من این است که در هر جای روایت، می‌شود که عامل فاعلی را به یکی از فرمول‌های مدالیته ربط داد. شما به این اعتقاد دارید. آن جایی که ما سیندرلا را با استفاده از فرمول‌های افعال مؤثر تعریف کردیم، کاملاً منطقی عمل کردیم. از این‌ها حتی می‌شود به صورت

ریاضی و صد درصد استفاده کرد در مورد مثلاً قهرمان. حداقل شما به این اعتقاد دارید؟
شریفی: یعنی روایت را در گرو در مقابل هم قرار دادن این‌ها می‌بینید؟ یعنی اگر مثبت و منفی حرف می‌زنید...

معین: من معتقدم همه انسان‌ها در هر فضا و مکانی که باشند، با این فرمول‌ها تعریف می‌شوند. من که امروز آدم این جا، موضوع ارزشی‌ام این است که بیایم این جاسخترانی کنم. این خواست و توانایی آن را هم داریم. راه انجام دانش را هم بلدیم: می‌دانم از چه منابعی استفاده کنم، چگونه دانستی‌های خود را به هم ربط دهم و... پس توانش انجام این کار را دارم. پس، به عنوان عامل فاعلی، مجهزه به فرمول‌های مدالیته‌ای...

شریفی: یعنی شما پیرو مکتب چرایی روایتی هستید که خیلی‌ها این روزها به آن اعتقادی ندارند؟ آن‌ها در داستان، چرایی روایت را رد می‌کنند و می‌گویند می‌شود چرایی روایت نداشت.

معین: در هر صورت، از آن جایی که مدتی است درگیر این بحث و حوزه هستیم، معتقدم نگاه معناشناس‌هایی مثل کورتز و گرماس به روایت،

نویسنده است که با ما صحبت می‌کند یا یک شخصیتی است که به بهانه روایت، با مخاطب سخن می‌گوید. مثلاً آن چه ما در بوف کور می‌بینیم که بهانه روایت، خیلی روشن است. می‌گوید من دارم می‌نویسم و با سایه‌ام حرف می‌زنم؛ چون این حرف‌ها را با کس دیگری نمی‌توانم بگویم و چیزهای دیگر. اما در بسیاری از داستان‌های مدرن، به شکل رو نیست، ولی اگر در لایه‌های زیرین خوب بگردیم، حتماً این چرایی را پیدا می‌کنیم. من فکر می‌کنم به قول آقای معین، بدون بهانه روایت، روایتی وجود ندارد. یعنی حداقل خود روایت، ساده‌ترین و بدیهی‌ترین بهانه خود خواهد بود.

شهرام اقبال زاده: بحثی که آقای معین آن را گسترش دادند، مقوله شناخت‌شناسی است که می‌گوید، صدق و تطابق عین و ذهن می‌تواند وجود داشته باشد، اما نمی‌شود به معنای قطعی رسید. خلاصه این که بحث شما از حوزه شناخت خودتان هم فراتر می‌رود و می‌رسد به زنجیره بی پایان دال‌های «لاکان» و «دریدا» که معتقدند معنی‌های بی پایانی می‌شود از هر روایت، بنا بر این که، خواننده چه کسی، باشد برداشت کرد. به نظر من،



نگاهی است متأثر از منطق. در واقع سعی کردند منطق روایت را در قالب فرمول‌های مشخصی مطرح کنند. معناشناس دیگری به نام ژاک فونتنایل و همین گرماس را فراتر گذاشته‌اند و کتاب مشترکی دارند به نام «معناشناسی احساس» که در آن جا حتی برای احساس‌های انسانی نیز فرمول‌های روایتی قائل شده‌اند، یعنی مثلاً برای حسادت و شکل‌گیری آن، پروسه‌ای قائل شده‌اند که در طی آن، این احساس شکل می‌گیرد. در واقع، به نوعی احساس‌های مختلف را عینی و فرمول‌بندی کرده‌اند.

کاموس: بسیاری معتقدند که حتی در داستان‌هایی که ادعای نداشتن بهانه روایتی و چرایی روایتی را دارند، به نوعی این چرایی، به شکل پیش فرض، وجود دارد. به این دلیل که

به جای بحث معرفت‌شناختی گسترده، ما به بحث پدیدارشناسی نیاز داریم که آیا از پدیده‌ها شناخت عام و فراگیر و همسانی وجود دارد یا خیر؟ آیا می‌شود به معنای مشترکی دست یافت یا نمی‌شود؟ به هر حال، این بحث از دید من، بحث بسیار مهمی است. باختین می‌گوید، تا بیایی و خودت را بشناسی، خودت هم عوض می‌شوی. بنابراین، پدیده معرفت و شناخت، یک پدیده باز است و هیچ وقت بسته نیست. در عین این که باختین، به شناخت حقیقی و صدق معتقد است و اصلاً پست مدرن نیست. حتی اگر دو نفر به یک معنای مشترک هم برسند، برداشت‌شان از نظر احساسی، متفاوت است. شربت را همه می‌خورند و می‌گویند که شیرین است، ولی نوع لذتی که می‌برند، متفاوت است یا حتی ممکن است دوست نداشتن باشند در شیرینی شربت اجماع

حاصل است. در حوزه احساس، همیشه این تفاوت وجود دارد و بحث زیبایی‌شناسی و روایت، بحث زیبایی شناختی و احساس است و به همین دلیل هم مولوی می‌گوید که: مشق [درس] عشق در دفتر نباشد. احساس را در چارچوب علم درآوردن، کار بسیار مشکل و دشواری است و به نظر من خطرناک؛ می‌شود نزدیک شد، ولی هیچگاه نمی‌توان عشق را توصیف قطعی کرد.
معین: معاشناسانها، خصوصاً گرماس و کورتز،

گرماس در ژرف‌ترین سطح متن یا گفتمان،

بحث مسئله مربع معاشناسی را مطرح می‌کند.

ممکن است یک شخص به عنوان یک خواننده معمولی،

به ژرف ساخت پی نبرد و به وجود این مربع معاشناسی واقف نباشد؛

اما یک تحلیل‌گر، برای رسیدن به کلیت معنای نهفته در متن،

باید این مربع معاشناسی را آشکار سازد



تالاب معین در سخنرانی

معتقدند که ما در گفتمان و در متن، به دنبال معنای اولیه هستیم؛ ساده‌ترین وجه معنا. به هیچ وجه ادعای این را ندارند که می‌خواهند معنایی را جست‌وجو کنند که مثلاً فلسفه یا تاریخ دنبال آن است. کاری که این‌ها کردند، این بود که مباحث‌شان را در این باره فرموله کردند.

معین هجری: در منطق صوری، ما مخیر هستیم بین صدق و کذب گزاره‌ها یا راست و دروغ. این مربع معاشناسی که شما گفتید، در این باره چه می‌گوید؟

معین: این بحث دیگری است که به عنوان بحث مربع حقیقت سنج مطرح است و چگونگی نمود چیزها در این مربع تعریف می‌شود که می‌توان آن را این گونه ترسیم کرد: آن چه ظاهر شود و وجود هم داشته باشد، حقیقت است و آن چه نه

ظاهر شود و نه وجود داشته باشد، دروغ. آن چه ظاهر نشود، ولی وجود داشته باشد راز است و آن چه ظاهر شود، ولی وجود نداشته باشد، توهم است.
هجری: سوالم به طور مشخص، این است که یا این مربع معاشناسی، تحولی در منطق اندیشه است؟ زمانی که ما در مقابل یک گزاره قرار می‌گیریم، در نظام ارسطویی، دو راه بیشتر نداریم: یا صدق آن گزاره حکم می‌دهیم یا به کذب آن گزاره. آیا این مربع معاشناسی بیانگر عبور از شش‌مین معیار منطقی ارسطویی است؟
معین: دقیقاً همین طور است. وقتی ما بحث «سرما» را مطرح می‌کنیم، بالطبع می‌توانیم گرما هم داشته باشیم؛ می‌توانیم نه سرما (نقض سرما) و هم چنین نه گرما (نقض گرما) را هم داشته باشیم برای رفتن از گرما به سرما (یا به عکس)، باید ابتدا می‌گیریم، در نظام ارسطویی، دو راه بیشتر نداریم: یا صدق آن گزاره حکم می‌دهیم یا به کذب آن گزاره. آیا این مربع معاشناسی بیانگر عبور از شش‌مین معیار منطقی ارسطویی است؟
معین: دقیقاً همین طور است. وقتی ما بحث «سرما» را مطرح می‌کنیم، بالطبع می‌توانیم گرما هم داشته باشیم؛ می‌توانیم نه سرما (نقض سرما) و هم چنین نه گرما (نقض گرما) را هم داشته باشیم برای رفتن از گرما به سرما (یا به عکس)، باید ابتدا

کودک و نوجوان را کاندید کنید. چیزی که هست، مربع در این جا برگزار شد. مولوی علیه‌السلام می‌کند. تا جایی که من فهمیدم، جشنواره مطبوعاتی امشب کتابخانه را بپذیرد، فرض کنید سالی مثلاً یکسال دیگر «سینما علیه‌السلام علیه‌السلام علیه‌السلام» سهم بچه‌ها می‌دهیم. بازنویس این رمان را به ما نشان از دنیای پر رنگ‌رنگ و تلخ یک زن و مرد، یعنی از زندگی و چهل و نه سالگی و به دو قطبی‌ها می‌رسید. در واقع، فعالیت شورای فرهنگی آغاز شد و بنگارهای می‌دهد. این کشف یک اثر حرکتی، شروع به کار می‌کند و سپس به یک حرف‌های ایستادگی می‌رسید که معاشناسی روایتی را به وجود می‌آورد و این معاشناسی روایتی، خودش را داورهای جشنواره مهرگان معنی می‌دهد. مطبوعاتی بررسی تصویرگر در برابر ایشان می‌پرسیدم، این (۴) نشر افق، جمال‌الدین کرمانی ما نشان دادید، اما اگر جای خالی وجود نداشت، چه جوری می‌توانیم معنای این کودک و نوجوان را به نظر شخصی من این زمینه‌ها را از هر متن، مربع معنایی وجود دارد. اگر بررسی نظریه‌های اندیشه‌های نویسنده است. مثال هم کتاب هلی، هر چه بنویسند هادی مثل جلال آل احمد یا صمد دیک پرور چون اینجا اولیام اندیشه هستند، همیشه دو سال قبل هستی شان آشکار است. مثلاً برای صمد خردسالی، علی‌البتدریج، هر چه بنویسند هادی مثل جلال آل احمد یا صمد این چنینی نیست. طریق اللطیف می‌دهد که در مقابل دیگر تو قرار داشته‌اند. خواننده شما که در روش سنجش، ما رو بکرد با دخترانه ادبیات کار کردی و چون جوانی، معین و انصاریان

برای توایی، نویسنده چپین تشیح الاصلی هم رابطه برقرار منطق دوبنی است و رسیدن به منطقی که ما را میوه مشق و معنای کنش‌ها را به ما آورد. یکسری از بچه‌ها علم اعلق و هنای نظری که شما گفتید، دور تم

معین: باز من پای کورتز را پیش می‌کشم. حرکت بخش‌ها با یکدیگر می‌سازند. یوسفی از این تم‌ها دور او معتقد است که گرماس، اصل مربع معاشناسی کودک، ادبیاتی است و بلاطی گرایی آن این چنینی است که همان مربع از ارسطو گرفت است؛ همان طور که شما گفتید که معاشناسی در اثری وجود نداشته باشد، ضعف برای این که ارسطو هم در این مورد بحث کرده، طبع و بی‌بیت نباشد. این کتابخانه را نویسنده، نتوانسته گرماس به این بحث، یک مقدار رنگ و لعاب نخواستی سرعتی به تو را بر حال، این مربع می‌دهد. برداشت من این است که می‌تواند او این بار نقاشی در دریا در نوجوانی که این چنینی است، مربع منطق ارسطویی، چیزی بیشتر داشته باشد؛ چرا هرگز، آلیس و هر چه این سطح صاحبان این مربع گرماس، غیر از ارتباط تضادی، ارتباط تناقضی مثل ماه معنی که این چنینی است، معاشناسی سوار است که این دیوهای این معنای منطقی، فراتر از ساختار منطقی تکمیلی را اضافه می‌کند.

هجری: سوالم دقیقاً این است که آیا این مربع‌ها در کتاب‌های کدری یا گشت‌ها و حلالید و کذب معاشناسی، چنین برداشتی را تداعی نمی‌کند. اینها نظریه‌هایی است که می‌توانیم گفت و گو با منصور خلیج بین صدق و کذب، ما با گزاره‌های مختلفی مواجهانند با انگشتان تو اینها را می‌توانیم گفت و گو با منصور خلیج هستیم که می‌تواند صدق و کذب را به نسبت هفتاد و پنج درصد دیگر را اضافه کرده به داده در ادبیات کودک و نوشته: پیر هانت و ترجمه: شهرام اقبال زاده (راز‌آور)

رابطه نشانه‌شناسی
معاشناسی و ادبیات کودک

یک درخت است، ولی بعد که فکر می‌کنیم، ممکن است به درخت مقدس برسیم.

معین: بله، صدرصد، یکی از کارهای رولان بارت، اشاره به برداشت‌ها و معناهای ثانوی و ضمنی است از دال‌های مختلف و نشانه‌های مختلف که بحث نماد هم طبعاً مطرح می‌شود.

کاموس: خیلی ممنون. آن چه روشن است، علم نشانه‌شناسی ابزاری است، برای تبیین و شناختن نمادها و هر نمادی هم قطعاً نشانه است، اما هر نشانه‌ای نمی‌تواند نماد باشد.

اسلامی: آیا تفاوت خاصی قائل شدند بین نمادها و نشانه‌ها و معناها؟

معین: بدون شک، تعریف نشانه با نماد فرق می‌کند و در این بحثی نیست، ولی نشانه‌شناسی، خصوصاً نشانه‌شناسی رولان بارت، خیلی از جاها، به معناهای ضمنی و ثانویه نشانه‌ها می‌پردازد که آن جا به نماد هم ربط پیدا می‌کند. البته، بحث نماد و نشانه، بحث کاملاً جدایی از همدیگر است.

کاموس: خیلی متشکر از همه دوستانی که در این جلسه شرکت کردند. خدانگهدار.



پی‌نوشت‌ها:

1. Sujet
2. Objet
3. Destinateur
4. Destinataire
5. Adjuvant
6. Opposant
7. Manipulation
8. Competence
9. Performance
10. Sanction
11. Thematisation
12. Sujet de lenonciation
13. Enonce
14. Liberte

دکتر معین صحبت می‌کردند، من سعی می‌کردم برداشتم از سخنان ایشان، تاجای ممکن درست باشد. متأسفانه این آشفتگی واژگان و معادل‌ها، انسان را گیج می‌کند.

معین: دقیقاً حق باشماست. ناگهان سیل بی‌کرانی از واژه‌های نو، در حوزه‌های مختلف وارد می‌شود و خود مترجمین هم دچار سردرگمی می‌شوند که چه واژه‌هایی را انتخاب کنند. در تأیید حرف شما، ترجمه کتاب «نشانه‌شناسی اصل» را ورق می‌زدیم، از ماری دینسن. مترجم برای افعال مدال که انسان‌ها را به سوی ارزش‌ها حرکت می‌دهند، افعال حالتی را به کار بردند. تا جایی که من می‌دانم و در تأیید حرف شما، افعال مدال، درست عکس آن که حالت را نشان بدهند، نوعی حرکت به شمار می‌روند. این‌ها افعالی هستند که سوزها را برمی‌انگیزانند به سوی هدف‌شان. خوب، کسی که مبتدی است و این کتاب را می‌خواند، می‌تواند دچار اشتباه و سوء برداشت شود.

کاموس: البته، کسان دیگری هم بحث افعال حالتی را به کار بردند. این خودش هم جای بحث دارد که آن‌ها چه دلایلی دارند.

اسلامی: در اوایل جلسه و در مبحث نشانه‌شناسی، زمانی که شما در مورد درخت... صحبت می‌کردید، سوالی به ذهنم رسید که در مورد علم نشانه‌شناسی است. آیا علم نشانه‌شناسی، با علم نمادشناسی ارتباطی دارد؟ مثلاً آیا علم نشانه‌شناسی، از واژه درخت، فقط به معنای ظاهری درخت می‌پردازد یا به نمادها و نشانه‌هایی که درخت در فرهنگ‌های مختلف دارد هم توجه می‌کند؟

معین: بله، وقتی نشانه‌شناسی بحث معناهای ضمنی و ثانوی دال‌ها را دنبال می‌کند، به آن حوزه هم نزدیک می‌شود. مثلاً کاری که مشخصاً رولان بارت انجام می‌دهد، این است که معناهای ثانوی و ضمنی دال‌ها را مطرح می‌کند.

اسلامی: همین درختی که شما گفتید، در ظاهر

ارسطویی؛ ظاهر قضیه این است.

عباسی: بله، حرف‌شان درست است، ولی می‌خواهم بگویم که در این تابلو قرار نمی‌گیرد.

سیدعلیمحمد رفیعی: من فقط می‌خواستم توضیح کوتاهی بدهم. در نظام منطقی ارسطویی، همیشه یک مثبت و یک منفی وجود دارد و بینشان چیزی وجود ندارد. این در حالتی است که ما یک پارامتر داشته باشیم و دو حالت. اما اگر پارامترها دوتا شدند، آن وقت چهار حالت داریم؛ یعنی صفر و صفر، صفر و یک، یک و صفر، یک و یک.

اگر تعداد بالا برود و سه تا بشود، می‌شود ۸ تا ۴ تا بشود می‌شود ۱۶ تا؛ یعنی دو به توان تعدادشان. می‌خواستم بگویم که این تعداد، منافاتی با منطق ارسطویی ندارد.

معین: در واقع، گرماس هم با این جمله شروع می‌کند، وقتی بحث گرما و سرما را مطرح می‌کند، وقتی ما فقط یک پارامتر، مثلاً عامل گرما داشته باشیم، این را دو جور می‌شود تفسیر کرد. می‌توانیم بگوییم این چیز «سرد نیست» و یا این که بگوییم «نه گرم» هم نیست. در واقع، ما از یک پارامتر، یعنی گرما، به دو پارامتر سرما و نه گرما رسیدیم. همان طور که اگر سرما را داشته باشیم، پارامتر گرما و نه سرما به وجود می‌آید. نقطه شروع، همان ارتباط تضادی ارسطویی است، ولی گرماس با تفسیر، ارتباط‌های دیگری را هم مطرح کرده است.

اقبال زاده: صحبت من در مورد خود گفتمان نیست. در مورد واژه‌ها و معادل گذاری هاست. برای واژه «دیسکورس»، کلام، سخن، گفتمان... را گذاشته‌اند. مثلاً دکتر باقر پرهام معادل فارسی آن را گفتار در نظر گرفته است. به هر حال این آشفتگی معادل گذاری، به آشفتگی برداشت می‌انجامد، مثلاً موقعی که آقای دکتر صحبت می‌کنند، می‌گویند بحث من در مورد واژه و کلام نیست و می‌خواهم در مورد گفتمان و معنای کلان هر متن که در بطن هر گفتمان هست، صحبت می‌کنم. خود کلام در این جا، علم کلام به جای خودش، فراتر از واژگان است یا سخن که وقتی مولوی می‌گوید: «هین! سخن تازه بگو تا دل و جان تازه شود»، منظور این نیست که یک واژه تازه به کار ببریم. ممکن است هیچ واژه تازه‌ای نیابیم، ولی سخن تازه بگوییم و در کلیت سخن، در کلیت گفتمان یا کلام، سخن تازه باشد و منظورمان همین است. به هر حال، شما دانشگاهی هستید و من چون در چند زمینه کار می‌کنم، می‌بینم آن قدر آشفتگی در معادل گذاری هست که دانشجوی بیچاره نمی‌داند چه می‌تواند بکند. من کم سواد، روی این چیز کار می‌کنم که بیایید ببینید واژگان و اصطلاحات، در متن مبدأ چه می‌خواهد بگوید و بیایید ادبیات خودمان را بشناسیم. این دقیق‌ترین راه برای معادل گذاری یا «واژه‌سازی» است. وقتی